

دو حرفی با دو هموطن

((..... منصور پس از سقوط دولت حزب دموکراتیک خلق به کابل آمد و ریاست آژانس باختر را بدوش گرفت و در نخستین سالهای دشوار آن دوران موفق شد تا تحصیل نیمه تمام خود را در پوهنتون کابل تکمیل و سند فراغت از فاکولته ژورنالیزم بدست بیاورد.

عبدالحفیظ منصور در سالهای حکومت مجاهدین که سراسر در جنگ و بی ثباتی سپری شد در سخت ترین شرایط بدامنی و راکت باران مداوم شهر از محل سکونت خود در خیرخانه کابل به ریاست آژانس باختر در رفت و آمد بود. برای من پیگیری در کار و شجاعت او در آن روزها و سالهای خونین که هر روز صد ها گلوله سنگین همچو باران به شهر کابل فرو میریخت، شگفت آور و تحسین برانگیز بود....))

آنچه در بالا از نظر هموطنان گذشت ، شمه ای از زندگی نامه عبدالحفیظ منصور مدیر مسول هفته نامه پیام مجاهد است که از خامه هموطنی بنام (اندیشمند) ،(شاید بعد از اندیشیدن زیاد) تراویده و در سایت انترنتی (خاوران) قبل از مصاحبه جناب منصور ، اقبال نشر یافته است . البته این هموطن ما نظر به اخلاص زیاد ایکه به آقای منصور دارند ، از گاه ، کوه ساخته و به خورد خوانندگان داده اند که ما را در آن حرفی نیست و آقای (اندیشمند) نظر خود را دارند و البته نظر شان محترم است . آنچه من میخوام از زندگی نامه منصور ، حلاجی کنم و آنچه عقل قاصر این کمترین در مورد قد نداد ، اینست که جناب (اندیشمند) نوشته اند : ((... منصور پس از سقوط دولت حزب دموکراتیک خلق به کابل آمد و ریاست آژانس باختر را بدوش گرفت و در نخستین سالهای دشوار آن دوران موفق شد تا تحصیل نیمه تمام خود را در پوهنتون کابل تکمیل و سند فراغت از فاکولته ژورنالیزم بدست بیاورد.)) ما همه میدانیم که آقای منصور در زمان حکومت ربانی-مسعود رئیس آژانس باختر بودند و اینرا هم میدانیم که پس از سقوط رژیم نجیب و هجوم جنگ آوران و جنگ جویان تنظیمی ، شهر زیبای کابل به میدان جنگ تنظیم ها مبدل گردیده و به تلی از خاک سیاه مبدل گشت و اینرا هم میدانیم که در نخستین ماه های ورود ایله جار های تنظیمی ، در و دروازه تمام مکاتب و نیز پوهنتون کابل بسته شد و اینرا هم خوب میدانیم که از همان نخستین ماه های سقوط رژیم نجیب ، کابل به چندین قسمت تقسیم گردید که در هر قسمت آن یک تنظیم و یا یک حزب و دسته حکومت میکردند . حتی ما شاهد آن نیز بودیم که هر قومندان ساحه مشخص خود را داشت . در این تقسیمات همه میدانیم که ساحه افشار ، کوه سنگی ، کارته سخی ، سیلوی مرکزی و پوهنتون کابل ، تحت تصرف حزب وحدت اسلامی بود که مشغول یک جنگ بسیار کثیف و وحشیانه با جمعیت اسلامی- شورای نظار و حزب اتحاد اسلامی سیاف بود . اینرا نیز همه خوب میدانند که بال افراد شورای نظار -جمعیت اسلامی ربانی و اتحاد اسلامی سیاف میسوخت که از ساحه تحت تصرف حزب وحدت اسلامی گذر نمایند . در همچو یک حالتی و در یک همچو اوضاع و شرایطی چگونه آقای منصور که یک عضو فعال جمعیت اسلامی و رئیس آژانس باختر و یکی از نزدیکان احمد شاه مسعود بود و مسوولیت جنگ تبلیغاتی و روانی یک حکومت در حال جنگ را در مقابل حزب وحدت اسلامی مزاری و جنبش اسلامی دوستم و حزب اسلامی حکمتیار و جبهه اسلامی مجددی و.... به عهده داشت ، همه کار و مسوولیت را رها کرده و در زیر بارانی از گلوله و خمپاره به قرار گاه و سنگر حزب وحدت اسلامی در پوهنتون کابل رفته و مشغول ادامه تحصیلات نا تمام شان گردیده و سند فراغت از فاکولته ژورنالیزم بدست بیاورد ؟ همه بیاد داریم فاجعه افشار را و همه بیاد داریم (فتح) پوهنتون را بوسیله افراد شورای نظار و جنگجویان سیاف . در فردای تصرف پوهنتون کابل بدست جنگجویان شورای نظار ، مقامات حکومت ربانی - مسعود اعلان کردند که از زیرزمینی های پوهنتون کابل به ده ها و صد ها جسد زنان کاملا برهنه را بیرون کشیده اند که بوسیله افراد حزب وحدت اسلامی اسیر گرفته شده و در زیر زمینی های پوهنتون کابل نگهداری میشدند . از زیر زمینی پوهنهی علوم اجتماعی پوهنتون کابل یکصد وسی (۱۳۰) زن برهنه دیگر را بیرون کشیدند که هنوز زنده بوده و به اجساد متحرک مبدل شده بودند و.... اینکه جانینان حزب وحدت اسلامی در حق آن زنان مظلوم هموطن ما چه روا داشته اند ، قلم از نوشتن آن شرم دارد ولی آقای منصور از آن جریانات کاملا باخبراند . آیا در چنان اوضاع و احوال و شرایطی و در جریان چنان یک جنگ خشن و خانمان سوز و جنایت عظیم ، امکان ادامه تحصیل برای آقای منصور وجود داشته

است؟ آقای (اندیشمند) ! چرا آب را نادیده موزه را از پا میکشید و تیشه به ریشه دوستان تان میزنید؟ اگر تحصیلات آقای منصور ناتمام مانده است حرفی نیست. اکثر وکلای ما بیسواد اند. مشاور نظامی رئیس جمهور بیسواد مطلق است. بسیاری از وزرا سواد کافی ندارند. احمد ضیا مسعود معاون اول رئیس جمهور فکر نکنم از صنف ششم بیشتر خوانده باشد و.... بیسواد یا ناتمام گذاشتن تحصیلات در جریان جهاد و جنگ (افغان - روس)، عیبی نیست. آقای منصور هم مانند صدها هزار هموطن دیگر، نظر به اینکه در خدمت جهاد قرار گرفته اند، مجبور بوده اند ترک تحصیل نمایند. ولی شما آقای (اندیشمند) کاش قبل از نوشتن همچو زندگی نامه تقلبی، اندکی بیشتر می اندیشیدید و بعد مینوشتید. شما ناخودآگاه به آقای منصور توهین روا داشته اید و مدعی هستید که آقای منصور تحصیلات خود را در رشته ژورنالیزم در پوهنتون کابل به اتمام رسانیده و سند فراغت بدست آورده اند. پس در آن صورت آقای منصور باید یک ایجنت حزب وحدت در درون شورای نظار بوده باشند، ورنه چگونه امکان دارد که یک عضو بلند پایه شورای نظار و یکی از نزدیکان احمدشاه مسعود، همه روزه به پوهنتون کابل که در تصرف حزب وحدت مزاری بود و جنایتکاران حزب وحدت اسلامی آنرا به قبرستانی مبدل ساخته بودند و.... رفته و مشغول تحصیل گردند؟

آقای (اندیشمند) در جای دیگری میفرمایند: ((...عبدالحفیظ منصور در سالهای حکومت مجاهدین که سراسر در جنگ و بی ثباتی سپری شد در سخت ترین شرایط بدامنی و راکت باران مداوم شهر از محل سکونت خود در خیرخانه کابل به ریاست آژانس باختر در رفت و آمد بود. برای من پیگیری در کار و شجاعت او در آن روزها و سالهای خونین که هر روز صد ها گلوله سنگین همچو باران به شهر کابل فرو میریخت، شگفت آور و تحسین برانگیز بود...)) ببینید آقای (اندیشمند) شما گاه از ده میگوئید و گاه از درختان. شما مدعی هستید که آقای منصور ((...در نخستین سالهای دشوار آن دوران موفق شد تا تحصیل نیمه تمام خود را در پوهنتون کابل تکمیل و سند فراغت از فاکولته ژورنالیزم بدست بیاورد...)) و بعد مینویسید: ((...عبدالحفیظ منصور در سالهای حکومت مجاهدین که سراسر در جنگ و بی ثباتی سپری شد در سخت ترین شرایط بدامنی و راکت باران مداوم شهر از محل سکونت خود در خیرخانه کابل به ریاست آژانس باختر در رفت و آمد بود...))، شما خود اعتراف میکنید که سالهای حکومت مجاهدین سراسر در جنگ و بی ثباتی سپری شد و در سخت ترین شرایط بدامنی و راکت باران مداوم شهر، آقای منصور از خیرخانه کابل به ریاست آژانس باختر (در مرکز شهر) در رفت و آمد بوده اند. پس در کدام روزهای هفته، ایشان جهت تکمیل تحصیل ناتمام شان، به پوهنتون کابل می رفته اند؟ برای شما ((...پیگیری در کار و شجاعت او در آن روزها و سالهای خونین که هر روز صد ها گلوله سنگین همچو باران به شهر کابل فرو میریخت، شگفت آور و تحسین برانگیز بود...)) حق هم دارید. واقعا همچو شجاعتی تحسین برانگیز است و تحسین برانگیز تر از آن، ادامه تحصیل آقای منصور است در جریان کار که از محل سکونت شان در خیرخانه به مرکز شهر در ریاست آژانس باختر میرفتند و از آنجا به پوهنتون کابل، سنگر حزب وحدت، در حالیکه ((...هر روز صد ها گلوله سنگین همچو باران به شهر کابل فرو میریخت...)) . عقل قاصر این هیچمدان واقعا از فهم آن عاجز است و این کار بیشتر به یک معجزه میماند.

به هر حال فکر کنم این یک معما بوده و معما خواهد ماند. کاش من هم اندیشمند میبودم تا در باره بیشتر می اندیشیدم. شاید به حل معما موفق میشدم.

از زندگی نامه پرخم و پیچ آقای منصور و از زندگی نامه نویسنده اندیشمند آن که بگذریم، نظری به مصاحبه آقای منصور میندازیم که سطر سطر آن قابل بحث و تبصره است ولی از آنجائیکه نه من فرصت پرداختن به آنرا دارم و نه هم هموطنان حوصله خواندن، پس بهتر خواهد بود تا از طولانی شدن این سطور جلوگیری نموده و فقط در یک جمله آن اندکی مکتب نمایم. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. آقای منصور به جواب یک سوال، توضیحاتی ارائه نموده و در یک قسمت آن میفرمایند: ((... روز گاری جمعی از هموطنان ما میخواستند بین افغانستان و مسکو یک مناسبات ویژه و ستراتیژیک برقرار کنند که دنیا این را مداخله و تجاوز تعبیر کرد...))

من ندانستم منظور آقای منصور از ((مناسبات ویژه و ستراتیژیک)) چیست؟ کدام هموطنان ما میخواستند بین افغانستان و مسکو ((مناسبات ویژه و ستراتیژیک)) برقرار کنند؟ نتیجه چه شد؟ چرا دنیا ((این را مداخله و تجاوز تعبیر کرد...))؟ شما آقای منصور آن ((مناسبات ویژه و ستراتیژیک)) را چه تعبیر کردید؟ و صد ها سوال دیگر.... ببینید جناب منصور، شما نظر به همان ((مناسبات ویژه و ستراتیژیک)) ترک تحصیل کرده و به صف جهاد پیوستید و آن مناسبات ویژه که بگفته شما ((جمعی از هموطنان ما)) میخواستند بین افغانستان و مسکو برقرار کنند و دنیا ((این را مداخله و تجاوز تعبیر کرد...))، یک تجاوز عریان و بیشرمانه و

ددمنشانه ارتش سرخ روسی به کشور آزاده ما بود. نه بیش و نه کم. و آن ((جمعی از هموطنان ما))، همان خلقی ها و پرچمی های وطن فروش بودند که کشور را فروختند و به خاکدان سیاه نشانند و مستر بکوف (ببرک کارمل وطن فروش) سوار بر میله تانک روسی وارد افغانستان گردید. آقای منصور! شما حتی این جرئت اخلاقی را نیز ندارید که از دشمنان دیروز و دوستان امروزتان که همان خلقی ها و پرچمی های جاسوس و وطن فروش هستند، اسم ببرید. شما که بگفته خودتان و دوستان اندیشمندتان در سنگر جهاد قرار داشته اید، حتی شهامت آنرا ندارید که از تجاوز عریان تجاوزگران وحشی و ددمنش روسی یاد کنید و با گفتن ((دنیا این را مداخله و تجاوز تعبیر کرد))، از آن تجاوز بیشرمانه، به بسیار ساده گی و راحتی میگردید، در سنگر جهاد چه کرده باشید؟ یا اینکه جهاد شما همان (پیام مجاهد) است و در همان نشریه خلاصه میشود و سنگر شما هم دفتر (پیام مجاهد)؟ همان مجاهد ای که شما و هم سنگرانتان نامردانه با نام بزرگش بازی کرده و از آن سخت سو استفاده کردید. همان مجاهد ای که سر داد و سنگر نداد و در مقابل تجاوزگران روسی و نوکران خلقی و پرچمی شان تا پای جان ایستاد و امروز از برکت شان شما در دفتر پیام مجاهد سنگر گرفته اید و استادتان در کنار گلاب زوی خلقی و علمی پرچمی در پارلمان کشور و در جبهه به اصطلاح ملی شان. همان گلاب زوی که به صد ها و هزاران مجاهد راه آزادی را از دم تیغ شقاوت اش گذشتاند. همان علمی که قومانده نابودی و کشتار مجاهد را داده و هزاران قریه و خانه و کاشانه را با خاک یکسان کرده و هزاران مجاهد را به امر جنرالان روسی، به گلوله و خمپاره بست. امروز که سنگر استادتان در کنار جاسوسان روس است، به یقین که شما از سنگر پیام مجاهدتان اجازه ندارید که تجاوز بیشرمانه متجاوزین روسی را محکوم کنید و مجبور هستید بگویند: ((دنیا این را مداخله و تجاوز تعبیر کرد)) . به عبارت دیگر شما میخواهید بگویند که تجاوزی در کار نبود فقط جمعی از هموطنانتان میخواستند مناسبات ویژه و استراتژیک با روسها برقرار کنند ولی دنیا آنرا تجاوز تعبیر کرد. شما با این گفتار بی مسوولیتتان به خونهای پاک بیش از یک و نیم میلیون شهید راه آزادی، سخت توهین روا داشته اید. اگر تجاوزی در کار نبود و دنیا آنرا مداخله و تجاوز تعبیر کرد، پس مجاهدی هم نباید وجود داشته بوده باشد و (پیام مجاهد) ای هم در کار نباشد و همچنان منصوری و.... (ترسم آزاده شوی ورنه سخن بسیار است)

در بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست

یا سخن دانسته گوی ای مرد دانا یا خموش